

تفسیر سورهٔ علق (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسهٔ تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۴۰۰/۰۷/۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَى (۶) أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهَ لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

ای پیامبر، به نام پروردگارت دریافت قرآن را آغاز کن؛ همان کسی که انسان را آفرید. (۱) انسان را از خونی بسته آفرید. (۲) آری، دریافت قرآن را آغاز کن، و بدان که پروردگارت از همگان کریم تر و عطایش از عطای همه عطاکنندگان برتر است. (۳) همو که خواندن و نوشتن را به وسیله قلم به آدمی آموخت. (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. (۵) آیا گمان می کنی که او شکر این نعمت را به جای می آورد؟ هرگز! انسان مرز خود را نمی شناسد و طغیان می کند، (۶) چرا که خود را از پروردگار خویش بی نیاز می بیند. (۷) به یقین، بازگشت آدمیان پس از مرگ به سوی پروردگار توست. (۸) به من خبر ده، آیا آن کس که بازمی دارد، (۹) بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد، به من خبر ده که کارش به کجا خواهد کشید؟ (۱۰) به من خبر ده، اگر آن نمازگزار بر طریق هدایت باشد، (۱۱) یا به پرهیزگاری فرمان دهد، فرجام آن بازدارنده چه می شود؟ (۱۲) به من خبر ده، اگر آن بازدارنده، حق را دروغ انگارد و از آن روی برتابد، آیا جز درخور عذاب خواهد بود؟ (۱۳) مگر نمی داند که خدا کارهایش را می بیند؟ (۱۴) او حق ندارد چنین کند! اگر دست از این کار برندارد، به خواری اش می افکنیم و موی پیشانی اش را می گیریم و به دوزخش می کشانیم. (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶) آن گاه اهل محفل خود را به یاری بخواند. (۱۷) ما نیز به زودی

گماشتگان بر آتش [دوزخ] را فرامی‌خوانیم. (۱۸) او حق ندارد تو را از نماز بازدارد! تو از او فرمان مبر و نماز را رها مکن، و سجده کن و به پروردگارت تقرب جوی. (۱۹)

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه اساتید بزرگوار و همه دوستان و عزیزان فرهیخته‌ای که در این جلسه حضور دارند و در خدمت آن‌ها هستیم. شهادت امام حسن عسگری (علیه‌السلام) را تسلیت می‌گویم و هم‌چنین آغاز امامت وجود مقدس امام زمان (علیه‌السلام) را تبریک می‌گویم و دعا می‌کنیم، آرزو می‌کنیم که ان‌شاءالله خداوند متعال قلب نازنین آن حضرت را از ما راضی و خشنود بدارد و همواره مشمول عنایات ویژه آن حضرت باشیم.

ادامه تفسیر آیه نخستین

در تفسیر سوره علق یک مقدمه‌ای را در جلسه قبل بیان کردیم که نبوت پیامبر بزرگوار اسلام مراحل داشت که به اجمال آن مراحل را بیان کردیم. به تفسیر آیات رسیدیم.

مراد از «قرائت»

آیه نخست «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»؛ در اینجا گفتیم که مفسران تمرکزی دارند در این واژه «أَقْرَأَ» که مراد از «أَقْرَأَ» بخوان چیست؟ آیا کتابی باید باشد و از روی کتابی خوانده بشود، یک کتاب پیشینی یا نه، برخی از دیدگاه‌ها را در جلسه قبل توضیح دادیم و نکاتی را در ارزیابی آن دیدگاه‌ها بیان کردیم.

برخی از مفسران مثل مرحوم علامه طباطبائی و برخی از شاگردانشان اینجا یک تفسیر دیگری از این آیه دارند، درباره همین «أَقْرَأَ» و می‌فرمایند که خب مفعول این «أَقْرَأَ» همین قرآن است، متنها «أَقْرَأَ» یک معنای لغوی دارد و بر همان معنای لغوی این واژه در این آیه به‌کاررفته است.

عرب، زمانی که می‌گوید «قرأت شیء» یعنی «جمعته و ضممت بعضه الی بعض» یعنی آن شیء را جمع کردم و برخی از اجزاء آن را به برخی دیگر از اجزایش منضم کردم؛ پس معنی اصلی واژه قرائت و قرأ یعنی جمع کردن و منضم و پیوسته کردن اجزاء یک چیزی؛ زمانی که می‌گوییم «قرأت الكتاب» به این معنا است که اجزاء این کتاب را یعنی حروفش را و کلماتش را جمع کرده‌اند و برخی از کلمات و برخی دیگر را منضم کردند، حال

این جمع کردن و منضم کردن حروف و کلمات گاهی در ذهن است، اگر من کلماتی را، جملاتی را در ذهن خودم جمع کردم و کنار هم قرار دادم و منضم کردم این واژه قرائت صدق می کند هرچند من چیزی را بر زبان جاری نکنم یعنی آن کلمات و جملات را بر زبان جاری نکنم.

گاهی جمع کردن و منضم کردن در ذهن نیست؛ بلکه در زبان و در تلفظ است، یعنی اگر من کلماتی را پشت سر هم در کنار هم قرار بدهم وقتی یک معنای خاصی را برسانم خود، این باز معنای قرائت را می رساند.

مصدق دیگر قرائت این است که من این اجزاء کلام را یعنی حروف و کلمات را در ذهن مخاطبم جمع کنم و به آنها پیوستگی بدهم و این هم باز دوباره به معنای قرائت است.

خب اگر این طور شد آن وقت معنای «اَقْرَأْ» که خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام است، یعنی آنچه الان ما بر تو می خوانیم که همین «اَقْرَأْ» هم جزء او است، یعنی همین قرآنی که این «اَقْرَأْ» و کلمات بعدی هم جزء او است این قرآن را در ذهنت جمع کن، در قلبت جمع کن و حفظ کن؛ این مراد «اَقْرَأْ» است.

«اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» همین آیه را و همین آیات دیگر که کلمه «اَقْرَأْ» هم در آنها است همین را در ذهن خودت و در جان و قلب خودت جمع کن تا بر مردم قرائت بکنی. بنابراین لزومی ندارد که در صدق واژه قرائت یک نوشته پیشینی باشد یا یک کتاب پیشینی باشد که لزوماً باید یک کتابی باشد و پیامبر بزرگوار اسلام از روی آن کتاب قرائت بکند، نه همین آیات و همین جملات را در ذهن خودت جمع کن و به صورت پیوسته در کنار هم حفظ بکن در ذهن و قلب خودت این مصداق «اَقْرَأْ» است.

پیام کلی آیه

این آیه باز نکات دیگری دارد، اولاً مفاد و معنا و پیام کلی این آیه چیست؟ «اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» چه پیام کلی را می خواهد تفهیم بکند، پیام کلی این آیه این است که ای رسول ما رسالتت را دریافت و تلقی قرآن را به همین معنایی که گفتیم، قرلنت قرآن را به همین معنایی که گفتیم این را بلنام خدا و یا خدا آغاز بکن، با یاد خدا رسالتت را آغاز کن، با یاد خدا این آیات را تلقی کن و دریافت کن و حفظ کن با نام خدا.

مستحضر هستید که خود این سوره با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می شود و خود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزئی از سوره است، یعنی یکی از آیات سوره است، در واقع زمانی که در آغاز بعثت پیامبر بزرگوار اسلام سوره

علق می‌خواهد نازل شود «بسم الله الرحمن الرحيم» همین معنا را می‌رساند، یعنی کار با نام خدا باید آغاز شود، قرائت این سوره باید با نام خدا آغاز شود.

باز در عین حالی که خود این سوره با «بسم الله الرحمن الرحيم» که در آغازش است دارد به پیامبر بزرگوار اسلام تفهیم می‌کند، تذکر می‌دهد که با یاد خدا و نام خدا آغاز کن، دوباره در اولین آیه این سوره و در اولین آیه‌ای که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است، باز تأیید می‌کند که رسالت را، قرائت قرآن را تلقی و دریافت وحی را با نام خدا انجام بده و با یاد خدا انجام بده، در واقع «بسم الله الرحمن الرحيم» که در آغاز سوره است، یک تعلیم عملی به پیامبر بزرگوار اسلام است، خداوند متعال می‌فرماید همین طور که من دارم قرائت قرآن را و اعطاء رسالت بر تو را و اقرار سوره را بر تو با نام خودم آغاز می‌کنم، تو هم همین کار را بکن، تو هم این تلقی و قرائت و رسالت را با نام خودت انجام بده. آنجا در آغاز سوره یک تعلیم عملی است؛ منتها در اولین آیه سوره هم که می‌فرماید «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» یک فرمان است، یک دستور است که دارد تأکید می‌کند از این نکته غفلت نکن.

خب پیامبر بزرگوار اسلام اولین دستوری که می‌گیرد این است که کار رسالت را و تلقی وحی را با نام خدا آغاز کن، با یاد خدا آغاز بکن، یعنی این رسالت به گونه‌ای باشد که بتوانی به خداوند متعال نسبت بدهی و منسوب بکنی. اینکه در قرآن کریم به ما تعلیم داده شده است «بسم الله الرحمن الرحيم» در آغاز هر سوره‌ای بگویند یا در آغاز هر کاری به نام خدا بگویند این یک تعبد صرف نیست. بیان یک جمله به عنوان یک شعار نیست. این یک تعهد است؛ یعنی قرآن کریم می‌خواهد که متعهد شوید که هر کاری که شروع می‌کنید این کار منسوب به خدا باشد، یعنی به گونه‌ای باشد که بتوانید آن کارتان را به خداوند عرضه بکنید، هر کاری می‌خواهد باشد، هرکسی در طول شبانه‌روز چه آن شغلی که دارد، چه هر کاری که انجام می‌دهد، چه عبادت، چه غیر عبادت، آن کار را به گونه‌ای انجام بدهید که بتوانید به خدا عرضه بکنید، بتوانید بگویند این نام خدا بر روی این کار من است، این کار من نام خدا بر آن حک شده است و به خداوند متعال عرضه شده است.

قطعاً هر کاری را نمی‌شود به خداوند منسوب کرد یا به خداوند متعال تقدیم کرد. کاری که می‌شود به خداوند منسوب کرد دو ویژگی باید داشته باشد: اولاً با قلبی پاک و نیتی پاک باید انجام شود. هر کاری هرچند برترین عبادت باشد اما با قلب پاک و با نیت پاک نباشد نمی‌شود آن را به خداوند عرضه کرد و آن را به خدا نسبت داد و تقدیم کرد. دوم اینکه خود عمل هم معقول و مشروع و استوار و سنجیده‌ای باشد و کاری باشد که آن استواری لازم را و آن صحت لازم را داشته باشد. این کار را می‌شود به خداوند نسبت داد؛ یعنی ما زمانی که

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی چنین تعهدی می‌خواهیم بدهیم، قرآن از ما می‌خواهد که چنین تعهدی در همه کارهایتان داشته باشید.

از امام رضا (علیه‌السلام) پرسیدند که این معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ ما چرا باید در کارها «بِسْمِ اللَّهِ» بگوییم، حقیقت این چیست؟ حضرت فرمودند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» حقیقی یعنی اینکه خدایا «أَيُّ أَسْمٍ عَلَى نَفْسِي سَمَةٌ مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ وَهِيَ الْعِبَادَةُ» یعنی خدایا من نفس خودم را، روح خودم را، قلب خودم را با یک علامتی از علامت‌های تو مهر می‌کنم، رنگ می‌زنم و آن عبادت و عبودیت و بندگی تو است. «بِسْمِ اللَّهِ» در آغاز هر کاری معنایش این است که خدایا من این کار را می‌خواهم به‌عنوان یک عبد برای تو انجام بدهم، مصداق عبودیت من برای تو باشد و اینکه پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَّا يَذْكُرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَتْرُ» معنایش همین است. پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند هر کار دنباله‌داری، هر کاری که ادامه دارد، ثمره دارد، اما اگر با نام خدا شروع نشود و مهر خداوند بر آن کار زده نشود «فَهُوَ أَتْرُ» آن بریده است، آن منقطع است، آن بی‌ثمر است، آن بی‌فایده است؛ پس اینکه ما باید هر کاری را با «بِسْمِ اللَّهِ» شروع بکنیم معنایش این است که تعهد می‌دهیم که می‌خواهم این کار من خالص باشد. برای خدا باشد، نشانه بندگی من باشد، مصداق بندگی من باشد.

این رسالت پیامبر بزرگوار اسلام و تلقی وحی و قرائت قرآن که پیامبر اکرم مأمور شده است مقدس‌ترین کاری است که در عالم رخ داده است، مقدس‌ترین کار، با شرافت‌ترین حادثه و عظیم‌ترین حادثه همین تلقی وحی است و همین قرائت است. قرآن به پیامبر اکرم می‌فرماید این کار مقدس‌ترین است باز با نام ما باشد، با یاد ما باشد، هیچ لحظه‌ای از لحظات از یاد ما نباید غافل شد.

فلسفه بکار رفتن «رب» به جای دیگر اسامی الهی

در ادامه دارد که «بِسْمِ رَبِّكَ» چرا کلمه رب آمد؟ «إِقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ» «إِقْرَأْ بِسْمِ الرَّحْمَنِ» «إِقْرَأْ بِسْمِ الْجَبَّارِ» چرا دیگر اسامی در اینجا ذکر نشده است؟ خب کلمه‌الله جامع‌ترین اسم است، عظیم‌ترین اسم الهی کلمه‌الله است که در «بِسْمِ اللَّهِ» هم همین کلمه‌الله آمده است و بعد از اسم الله اسم الرحمن و الرحیم است که هرکدام از این‌ها یک جلوه خاصی، یک مظهر خاصی در عوالم وجود و عالم دنیا دارد. چرا به جای الله یا اسامی دیگر خداوند متعال اسم رب آمد؟ راز آن در این است که در اینجا مسئله رسالت است، مسئله وحی است، مسئله هدایت بشر است و نزول وحی و هدایت بشر از شئون اسم رب است، از شئون و لوازم ربوبیت خداوند متعال است، «رَبَّنَا الَّذِي

أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» پروردگار ما آن کسی است که خلقت هر موجودی را به او می دهد و سپس آن موجود را هدایت می کند؛ پس هدایت کردن از شئون ربوبیت است، ربّ باید هدایت بکند، یعنی اگر به فرض محال خداوند متعال صفت ربوبیت نمی داشت اسم رب نمی داشت، در این عالم هدایتی رخ نمی داد، نزول وحی ای در این عالم رخ نمی داد، به همین دلیل چون مسئله نزول وحی است و هدایت بشر است لذا باید اسم رب بیاید و پیامبر بزرگوار اسلام هدایت بشر را و قرائت قرآن و تلقی وحی را با اسم رب آغاز بکند نه با اسم الله؛ چون هر اسمی از اسماء الهی یک اثری دارد، یک تأثیری در این عالم دارد، این تعبد اسماء خداوند متعال یک تعدد تغنی نیست، این طور نیست که همه این اسماء یک حقیقت داشته باشد و یک اثر داشته باشد، هر اسمی از اسماء الهی یک اثری در این عالم دارد، لذا ما داریم که اگر فرض کنید کسی می خواهد رزق پیدا بکند، باید اسم خاص این فعل الهی را بیان بکند، به آن اسم متوسل بشود، اگر بیماری دارد و شفا می خواهد مثلاً به اسم شافی یا اسمائی که این معنا در آن است باید متوسل شود و این اسم را بر زبان جاری بکند، هر اسمی یک اثری دارد، لذا اسم رب آمد.

چرایی اضافه شدن «رب» به «کاف»

حالا چرا «ربک» به «کاف» اضافه شد؟ این خطاب به پیامبر اکرم شد؟ «إقرأ بسم رب العالمین» نبود؟ «إقرأ بسم رب السماوات و الارض» نبود؟ «إقرأ بسم رب العرش العظیم» نبود؟ چرا رب به پیامبر بزرگوار اسلام اضافه شد؟ بخوان با نام پروردگار خودت، آن پروردگاری که اختصاص به تو دارد؟ آن ربوبیت الهی که مختص به تو است، درست است که خداوند متعال رب العالمین است و ربوبیت خدا گسترده است، اما ربوبیت خدا بر اساس استعداد انسانها جلوه های مختلف دارد. ربوبیتی که خداوند متعال نسبت به پیامبر بزرگوار اسلام دارد فرق می کند با ربوبیتی که نسبت به دیگر انسانها دارد. رب خودت را بخوان. به رب خودت متوسل شو «بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» نه رب العالمین، نه رب العرش العظیم، چرا؟ اینجا به خاطر این است که یک حادثه عظیم و دشوار و سختی می خواهد رخ بدهد، یک رسالت بسیار دشوار و سختی برای پیامبر بزرگوار اسلام می خواهد آغاز شود، سنگین ترین معارف را باید دریافت بکند «سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» یک قول سنگینی که تو باید دریافت بکنی، یا در آیات دیگر می فرماید قرآن را اگر بر کوهها نازل می کردیم آنها متلاشی می شدند.

خب اولاً رسالت، رسالت سنگینی است، ثانیاً دشواری های زیادی در راه دارد، پیامبر بزرگوار اسلام دغدغه دارد، نگرانی دارد که آیا این دریافت و تلقی این وحی، حفظ این وحی در عین حالی که فردی اُمّی و درس نخوانده است و حالا این نوع حادثه برای وی رخ نداده است که بخواند معارفی را، جملاتی را دریافت کند و حفظ

بکند و القاء بکند آن‌هم چنین معارف سنگینی را، آن‌هم بر یک قومی معاند و عنود و لجوج، شاید یک نگرانی باشد، یک ترسی باشد که برای دفع این ترس یا رفع این ترس و نگرانی می‌فرماید «ربک» آن پروردگاری که الآن حاضر است، آن پروردگاری که الآن تو با همه وجود او را می‌بینی، خطاب است، مخاطبه است یا غیبتی در کار نیست، گویا در این لحظه همه حجاب‌ها کنار گذاشته است و همه حجاب‌ها و موانع میان پیامبر اکرم و خداوند متعال کنار زده شده است و پیامبر اکرم با همه وجودش حضور خدا را و تجلی خدا را می‌بیند و هیچ چیز حجاب نیست می‌گوید آن را که داری می‌بینی، آنکه داری می‌بینی و داری مشاهده می‌کنی و بین تو و او هیچ حجابی نیست، او رب تو است، او پرورش دهنده تو است، او مدبر تو است و همان کسی است که از آغاز کودکی و نوزادی تو را مراقبت کرده است، تو را محافظت کرده است، تو را تدبیر کرده است، عظیم‌ترین مَلَكَش را معلم تو و محافظ تو قرار داده است، همان ربی که در این چهل سال تو را به احسن وجه تدبیر کرد. همان رب این رسالت سنگین را بر عهده تو گذاشته است، همان رب مهربان و رؤوف، آنکه بیشترین عنایت و اختصاص را به تو دارد، او این مسئولیت را از تو خواسته است، پس قطعاً تو را راهنمایی می‌کند، قطعاً تو را یاری می‌کند.

پس اولاً مقام، مقام قُرب است، مقام حضور است، مقام غیبت نیست. یک ارتباط رودررو است. یک تماس و قُرب کاملی ایجاد شده است. در اینجا لذا باید ربک باشد، نباید به صورت غایب «رب العالمین» یا «رب العرش العظیم» و امثال این‌ها بگوید.

و نکته دیگر هم همان است که گفتیم به نوعی با ذکر اینکه من پروردگار تو هستم و تو من را می‌شناسی و من را می‌بینی، من این رسالت سنگین را از تو می‌خواهم و لذا نگران نباش که از عهده این امر بر می‌آیی.

نکته‌ای را فخر رازی اشاره کرده است که ذکرش خالی از لطف نیست. فخر رازی می‌گوید که خداوند متعال در این آیه خودش را به پیامبر اکرم اضافه کرد، خودش را اختصاص به پیامبر اکرم داد و گفت رَبُّک.

در آیات دیگر مثل آیه اول سوره اسراء پیامبر اکرم را خودش اضافه کرده است و منسوب به خودش کرد «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» اینجا گفت من رب تو هستم، آنجا گفت تو عبد من هستی، فخر رازی می‌گوید معنای این آیات این است که خداوند متعال می‌خواهد بگوید «هو لی و أنا له» پیامبر برای من است، اختصاص به من دارد و من اختصاص به پیامبر اکرم دارم، یعنی آن ارتباطی که بین من و پیامبر اکرم است، بین من و دیگر انسان‌ها و دیگر پیامبران و دیگر موجودات نیست، بعد فخر رازی یک گریزی می‌زند، می‌گوید این آیات مثل آن کلام پیامبر اکرم است که درباره علی (علیه السلام) می‌فرماید «علی منی و أنا منه» علی از من است و من از علی هستم

و می‌فرماید که پیامبر اکرم آنجا خودش را به علی اختصاص داد، گفت آن اختصاصی که من به علی دارم، آن نسبت و قرب و هم‌سویی و اتحادی که من با علی دارم با هیچ‌کس دیگری ندارم و باز آن قرب و نسبت و اختصاصی که علی با من دارد او با فرد دیگری ندارد.

فلسفه بکار رفتن «خَلَقَ»

نکته دیگر در این آیه این است که این صفت «خلق» باز در این آیه ذکر شد «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بخوان به نام پروردگار خودت که آفرید، همه موجودات را آفرید، متعلق برای فعل نیاورد، نفرمود «خلق السماوات و الارض» یا «خلق الانسان» یا ملائکه و غیره، به‌طور مطلق گفت. گفت پروردگار تو خالق همه هستی است، خالق همه موجودات است پس نگران نباش.

این صفت (خَلَقَ) را که در اینجا آورد باز یک نکته عمیق‌تری در آن است، چرا؟ چون می‌توانست افعال دیگری را ذکر بکند «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي رَزَقَ» مثلاً به‌جای (خلق) افعال دیگر الهی را بیاورد (هدی) و غیره بیاورد، چرا (خلق) را آورد؟ رازش در این است که مخاطب این آیات در درجه اول مشرکان مکه هستند، اعراب هستند که قوم پیامبر اکرم هستند و آن‌ها خالقیت خدا را قبول دارند، ما در سوره توحید هم گفتیم آنجا آیاتی را آوردیم و دلایلی آوردیم که مشرکان عصر پیامبر اکرم اعتقاد به خالقیت خدا داشتند، اعتقاد به واجب‌الوجود بودن خدا داشتند، متها اعتقاد به ربوبیت خدا نداشتند! اعتقاد به تدبیر خدا نداشتند! معتقد بودند خداوند متعال عالم را خلق کرده است ولی اداره عالم را، تدبیر عالم را به موجودات برگزیده خودش واگذار کرده است!

این آیه می‌خواهد این توهم را دفع بکند، یعنی بزرگ‌ترین انحراف مشرکین مکه را می‌خواهد در اولین آیه گوشزد بکند، اینکه شما بین ربوبیت و خالقیت تفکیک کردید و گفتید که خدا خالق است؛ اما رب نیست! این‌طور نیست، ای پیامبر به آن‌ها بگو که رب من خالق هستی است و رب شما خالق هستی است، یعنی همان کسی که خالق است همان هم رب است، همان‌که رب است همان خالق است؛ یعنی بین خالقیت خدا و ربوبیت خدا نمی‌شود تفکیک کرد، بزرگ‌ترین انحراف همین است و این انحراف اختصاص به جاهلان و مشرکان عصر پیامبر بزرگوار اسلام نداشت، این همواره یکی از انحرافات بزرگ بشر این بوده است که بشر دچار این توهم است که تدبیر عالم بر اساس همین علل و اسباب طبیعی است و خداوند متعال نقش مستقیم و در جزئیات حوادث، در تک‌تک و ریز ریز حوادث خداوند متعال نقش تدبیری ندارد! ربوبیت را از خالقیت خداوند متعال تفکیک کردند و همین باعث می‌شود که بشر دچار انحرافات رفتاری و اخلاقی و فکری و امثال این‌ها باشد.

چون اگر اعتقاد به ربوبیت خدا نبود، قطعاً اعتقاد به عبودیت هم نیست، عبودیت انسان هم نیست، اعتقاد به تکلیف مدار بودن انسان در برابر خداوند متعال هم نیست. این‌ها همه کنار زده می‌شوند.

تفسیر آیه دوم

تذکر بر خالقیت خداوند بر انسان و مبدا مادی خلقت انسان

اما آیه بعد «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» در آیه قبل به طور مطلق فرمود خداوند متعال خالق همه هستی است. در این آیه دوم به خصوص خالقیت خودش را نسبت به انسان ذکر کرد، به خاطر اینکه مخاطب این آیات و قرآن و مخاطب هدایت، متعلق هدایت، انسان‌ها هستند. روی سخن را روی انسان‌ها برده است. رب تو، ربی که همه مخلوقات را خلق کرده است، انسان را هم خلق کرده است «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ». در اینجا که هم خالقیت خودش را نسبت به انسان ذکر کرد و هم مبدأ خلقت انسان، مبدأ مادی خلقت انسان را ذکر کرد که فرمود «مِنْ عَلَقٍ» انسان را از (علق) آفریدیم.

مراد از «علق»

در آیات متعددی خداوند متعال مبدأ خلقت برای انسان ذکر می‌کند، مبدأ مادی ذکر می‌کند، در برخی از روایات می‌فرماید ما انسان را از خاک آفریدیم «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» ما شما را از خاک آفریدیم، در برخی از آیات مثل آیه ۲ سوره انعام می‌فرماید ما انسان را از گل آفریدیم، از طین آفریدیم. در آیه ۱۱ سوره صافات می‌فرماید ما انسان را از (طین لاذب) آفریدیم؛ یعنی یک گل چسبناک آفریدیم. در آیات دیگر می‌فرماید ما انسان را از گل خشکیده سیاه متعفن آفریدیم «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»؛ ما انسان را از گل خشکیده سیاه متعفن آفریدیم. بعد در برخی دیگر از آیات می‌فرماید ما انسان را از نطفه آفریدیم، در برخی از آیات می‌فرماید ما انسان را از (علق) یا (علقه) آفریدیم.

خب این‌ها این مبداهای مادی است که مراحل این مبدأ را ذکر می‌کند که خاک بوده است و بعد گل شده است، گل چسبناک شده است، گل خشکیده متعفن شده است. بعد نفخ روح در آن صورت گرفته است. منتهای مراتب انسان اولی که حضرت آدم است، از خاک است و گل و ... نسل حضرت آدم از نطفه و علقه است و این همان است که در برخی از آیات اشاره کرد «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» آغاز خلقت انسان؛ یعنی حضرت آدم از گل

بود «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» اما نسل آدم را دیگر از خاک نیافریدیم، او را، نسل او را از (ماء مهین) از یک قطره آب آفریدیم.

گاهی می‌فرماید از نطفه، گاهی می‌فرماید از علقه مثل همین آیه‌ای که در محضرش هستیم «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ». مشهور مفسران گفته‌اند مراد از (علق) در اینجا خون بسته شده است، ما انسان را از (علق) آفریدیم؛ یعنی از خون بسته شده آفریدیم، مفسران معاصر یعنی سده اخیر نوعاً این تفسیر را برنتافتند و دو اشکال بر این تفسیر مشهور دارند، می‌فرمایند که اولاً در لغت کلمه (علق) به معنای خون بسته شده نیست، (علق) از تعلق است از پیوستگی است، از چسبندگی و چسبیده شدن است، خون بسته شده یعنی دم منعقد، آن از انعقاد است نه از (علق) و (علقه) و امثال این‌ها. بنابراین دلیلی ندارد که شما واژه (علق) به معنای چسبیده شده، چسبیدن و امثال این‌ها است شما این را به بسته شدن، خون بسته شدن تفسیر بکنید.

دوماً تحقیقات پزشکی در مراحل تکوین انسان، جنین در رحم مادر مرحله‌ای را به عنوان خون بسته شده نمی‌شناسد، یعنی در این مراحل از نطفه تا زمانی که انسان متولد می‌شود مرحله‌ای به نام خون بسته شده را علم ثابت نکرده است. در این تحقیقات و در این مشاهدات پزشکی ثابت نشده است، پس دلیلی ندارد شما بیابید این علق را به معنای خون بسته شده معنا بکنید.

بعد می‌گویند (علق) یعنی آنکه می‌چسبد، یکی از معانی (علق) همان زالو است، آن حیوانی که در آب به بدن انسان‌ها می‌چسبد و خون انسان را می‌مکد. آن‌هم می‌گویند یکی از معانی (علق) آن است و بعد می‌گویند چون نطفه مرد به نطفه زن می‌چسبد و در اثر این چسبندگی است که آغاز خلقت رخ می‌دهد و انسان شکل می‌گیرد و از این چسبیدن دو نطفه به یکدیگر قرآن کریم مرحله (علق) را به میان آورده است، یعنی از آن مرحله‌ای که این دو نطفه، نطفه زن و مرد به هم می‌چسبد و یک ترکیب واحدی پیدا می‌کنند، انسان از آن زمان انسان می‌شود، لذا می‌فرمایند این احکام فقهی دیه و ... که در سقط جنین و ... است از همین مرحله علقه است، از مرحله علقه اگر سقطی رخ بدهد این دیه دارد و ... بعد می‌فرماید که این یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم است که در ۱۴۰۰ سال قبل که بشر این علوم را به دست نیاورده بود و مراحل شکل‌گیری نطفه در رحم را نفهمیده بود و مشاهده نکرده بود قرآن کریم از این مرحله سخن به میان آورده و بیان کرده است.

پیام کلی آیه

اما پیام کلی این آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» چیست؟ نوعاً مفسران این را گفته‌اند و به درستی هم فرمودند که خداوند متعال می‌خواهد بگوید پروردگار تو آن پروردگاری که تو را مأمور کرده است قرآن را دریافت بکنی و بر بشر بخوانی و آن‌ها را هدایت کنی، آن پروردگاری است، آن خدائی است که از بی‌ارزش‌ترین و کمترین شیء که نطفه است و علق و علقه است یک انسان کامل تام الخلقه می‌آفریند، یک انسانی که هم به لحاظ جسمانی بهترین وضعیت را دارد و کامل‌ترین وضعیت را دارد و هم به لحاظ شعور و آگاهی و افعال ارادی در بهترین وجه قرار دارد، ما این انسان را از این مرحله پست بی‌ارزش ضعیف تبدیل می‌کنیم به انسان تام الخلقه آگاهی که طبیعت را تسخیر می‌کند. چنین خدائی، چنین پروردگاری تو را یاری می‌کند و به تو مأموریت داده است که این رسالت را آغاز بکنی.

تفسیر آیه سوم

چرایی تکرار «رب» در این سوره

در آیه بعد می‌فرماید «أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» بخوان و پروردگار تو اکرم است. ملاحظه می‌فرمایید که در این سوره این کلمه (ربک) و (ربیک) تکرار می‌شود «أَفْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ» «أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» بعد می‌فرمایند «إِنِّ إِلِي رَبِّكَ الرَّجْعِي» مرتب به پیامبر اکرم یادآور می‌شود که پروردگار تو است، آن پروردگاری که تو را هدایت کرد و تربیت کرد. او تو را یاری می‌کند تا این بار سنگین و رسالت سنگین را به مقصد برسانی. دوباره فرمان به خواندن داده شد؛ «أَفْرَأَ» بخوان یعنی دریافت کن، تأکید است برای اینکه این آیات را، این پیام‌های خدا را در قالب آن چراکه جبرئیل القاء می‌کند آن‌ها را دریافت بکند و حفظ بکند و بعد بر مردم قرائت بکند.

معنای کرامت و لوازم معنای آن

«وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» باز یادآوری می‌کند پروردگار تو اکرم است. کرامت یک معنای اصلی دارد و یک لوازم معنایی دارد. معنای اصلی کرامت یعنی شرافت ذاتی. یعنی عظمت ذاتی، بلندمرتبه بودن، عزیز الوجود بودن. به همین خاطر قرآن کریم می‌فرماید «مَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» اگر کسی را خدا خوار بکند، اگر کسی را خداوند بی‌ارزش بکند، او دیگر کسی نمی‌تواند چنین کسی را عظمت بدهد و باشرافت بکند و باکرامت بکند، منتها لازمه

شرافت ذاتی و عظمت ذاتی بخشش است، انعام کردن است، نعمت دادن است. اینکه کریم را به بخشنده معنا می‌کنند و کرامت را به بخشندگی و احسان و انعام معنا می‌کنند، این تعریف شیء به لازم شیء، به لوازم شیء است نه خود شیء؛ بنابراین اینکه می‌گوییم خداوند کریم است؛ یعنی خداوند ذاتاً باعظمت است و باشرافت است و بلندمرتبه است و عزیز الوجود است. اگر می‌گوییم قرآن کریم است یا ملائکه، ملائکه مکرّمون هستند؛ یعنی ذاتاً موجودات شریف و باعظمت و عزیزالوجودی هستند. منتها لازمه این علوّ ذاتی قرآن، لازمه شرافت و عظمت ذاتی قرآن این است که بخشش هم برای بشر داشته باشد و بخشش‌های قرآن همین هدایت‌های علمی و عملی قرآن کریم است. خب آن پروردگار تو که عزیزالوجود است، بلندمرتبه است، عظمت ذاتی بینهایت دارد، او پروردگار تو است و تو او را بخوان و به او تکیه کن و یاد او باش.

رابطه کرامت پروردگار و خلقت انسان

در قرآن کریم خداوند متعال زمانی که می‌خواهد خلقت انسان را بیان بکند و آن شگفتی‌ها که در خلقت انسان است و آن کمالی که در خلقت جسمانی انسان است را بیان کند، خودش را کریم نامیده است «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ؛ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» ای انسان چه کسی تو را به پروردگار کریم مغرور کرده است، خب پروردگار کریم کیست؟ این جلوه و مصداق کرامت خداوند چیست؟ فرمود «الَّذِي خَلَقَكَ» اینکه تو را خلق کرد «فَسَوَّاكَ» تو را تسویه کرد، یعنی اجزاء کاملی به تو داد، هر عضوی که نیاز داشتی، هر جزئی که نیاز داشتی آن را به‌طور کامل به تو عطا کرد، «فَعَدَلَكَ» بعد این اجزاء جسمانی تو را که هرکدام فی‌نفسه کامل هستند و صحیح هستند آن‌ها را یک نظامی قرارداد، یک نظم و رابطه منطقی بین اعضاء و جوارح تو قرارداد، این مصداق کریم بودن خداوند متعال است.

اما در سوره‌ای که ما در محضرش هستیم می‌فرماید من اکرم هستم، پروردگار اکرم «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» بعد زمانی که می‌خواهد این اکرم بودن خودش را نشان بدهد، جلوه و مصداقش را بیان کند، می‌فرماید «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ؛ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» یعنی اینکه ما به بشر علم کتابت دادیم، علم نوشتن دادیم و علمی دادیم که نمی‌دانست این مصداق اکرم بودن ما است، این خود همین نکته بیانگر عظمت علم است، عظمت آگاهی است بر نظام فکری قرآن است. قرآن می‌خواهد بگوید که مهم‌ترین و باارزش‌ترین ویژگی انسانی در نزد خداوند متعال همین علم است، همین علم کتابت و علوم و امثال این‌ها است. من اکرم بودم که به بشر علم کتابت دادم و علم آنچه را که نمی‌دانست دادم.

خب ما گاهی اوقات افعال خدا را با یکدیگر می‌سنجیم و می‌گوییم این فعل خدا مصداق کریم بودن خدا است، این فعل خدا هم مصداق اکرم بودن خدا است؛ اما گاهی اوقات، کریم بودن خدا را با دیگر کریمان می‌سنجیم، با دیگر بخشنده‌ها می‌سنجیم. آنجا خداوند متعال به‌طور مطلق اکرم است، یعنی هر فعلی از افعال خدا، هر خلقی از مخلوقات خدا مصداق اکرم بودن خدا است. پس خداوند متعال از دو جهت به اکرم بودن متّصف می‌شود، گاهی زمانی که فعلی از افعال خدا را با فعل دیگرش می‌سنجیم، گاهی زمان‌ها نه زمانی که فعل خدا را با فعل غیر خدا می‌سنجیم، در اینجا به‌طور مطلق کوچک‌ترین فعل خدا اکرم است نسبت به افعال دیگر موجودات، به دلیل اینکه بخشش خداوند متعال اولاً بلاعوض است، خدا هر بخششی که دارد، هر خلقی که دارد، هر احسانی که دارد در مقابلش عوض نمی‌خواهد، ولی موجودات دیگر این‌گونه نیستند، بخششان با عوض است یا از همان فردی که به او احسان می‌کنند یک تقاضایی دارند، یک توقعی دارند یا از خداوند متعال یک توقعی دارند، یک پاداشی می‌طلبند.

بخشش خداوند متعال بدون نقص است، اما بخشش دیگران نقص دارد، همه بخشش‌ها به خدا منتهی می‌شود، هرکسی هر چیزی را که می‌بخشد از خدا دارد و در اثر بخشش خدا او دارد بخشندگی می‌کند، بنابراین به نحو مطلق خداوند متعال اکرم است، اگر خدا را با دیگر بخشنده‌ها بسنجیم.

پیام کلی آیه

نکته دیگر پیام کلی این آیه است «أَفِرًّا وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» چه می‌خواهد بگوید؟ باز این آیه هم همان تسلیت بخشی به پیامبر بزرگوار اسلام است و رفع نگرانی در فرآیند تلقی آیات و حفظ آیات و قرائت آنها بر انسان‌ها و هدایت انسان‌ها است. آن زمان آیه می‌خواهد این را بگوید آن پروردگار اکرم تو که علم کتابت را به انسان داد او می‌تولند تو را در دریافت وحی و ابلاغ وحی یاری بکند و نگاهی بکند. اگر انسانی که از نطفه ناچیز و از علق آفریدیم او را توانستیم اهل قلم و کتابت و علم و آگاهی و تسخیر عالم بکنیم می‌توانیم تو را هم قادر به حفظ این آیات و ابلاغ این آیات و پیاده‌سازی این آیات در جامعه بشری بکنیم.

تفسیر آیه چهارم

دیدگاه مفسران در این آیه

در آیه بعد می‌فرماید «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» مفسران در اینجا دو تا تفسیر دارند خیلی به لحاظ نتیجه فرقی در میان نیست. فخر رازی مثلاً و برخی دیگر می‌گویند که این «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» کنایه از کتابت است، یعنی خداوند متعال «عَلَّمَ الْكِتَابَةَ» «الَّذِي عَلَّمَ الْكِتَابَةَ» خداوند نوشتن را به شما یاد داد، برخی می‌گویند نه همین معنای ظاهری آیه مراد است، یعنی خداوند به وسیله قلم، به سبب قلم، هم قرائت کردن را به شما آموخت و هم نوشتن و کتابت را به شما آموخت.

پیام کلی آیه

باز پیام کلی این آیه همان پیامی است که آیات قبل داشت و به نوعی تقویت نفس و روحیه پیامبر بزرگوار اسلام است که اگر خداوند متعال به دیگر انسان‌ها علم قلم و علم کتابت داد تو را هم می‌تواند توانای بر قرائت کردن و حفظ آیات بکند.

نکته‌ای که در اینجا است این است که مستحضر هستید که این آیات اولین آیاتی است که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است و اصولاً آغاز رسالت پیامبر اکرم با این آیات است، در این آیات که اولین آیات است و اولین پیام را می‌خواهد برود به قومش برسانند سخن از علم است و سخن از قلم است و کتابت است و امثال این‌ها... خدا را می‌گوید برو برای این قومت این‌گونه معرفی بکن بگو من از جانب خدا مبعوث شدم پروردگاری من را مبعوث کرد که به انسان کتابت آموخت، علم داد و نوشتن را آموخت، قلم را در اختیار بشر قرارداد و ... این خودش خیلی مهم است، یک قومی که قومی است که عاری از فرهنگ و علم و خواندن و نوشتن و این‌ها است. مورخین بر اساس برخی از روایات موجود، بیان کرده اند که در عصر پیامبر بزرگوار اسلام ۳ نفر تا ۱۷ نفر خواندن و نوشتن بلد بودند. جالب است که به این قوم اولین آیات در آغاز بعثت و رسالت که نازل می‌شود، سخن از علم آگاهی و قلم و این‌ها است.

قرآن کریم در اینجا می‌خواهد بزرگ‌ترین نعمتی که به بشر داده است را بازگو بکند و آن علم نوشتن است، همچنان که در سوره الرحمن جلسه قبل گفتیم که علم بیان است که در آنجا فرمود «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» چرا قرآن در این اولین آیات نازل شده بر پیامبر اکرم تأکید بر قلم و کتابت و این‌ها دارد؟ به خاطر اینکه علم تا جمعی نشود،

تا با همکاری و مشارکت دیگر انسان‌ها نباشد این علم شکل نمی‌گیرد، گسترش پیدا نمی‌کند. فرض کنید که انسان‌ها نمی‌توانستند باهم حرف بزنند و نمی‌توانستند ذهنیاتشان را به قلم بیاورند، در آن صورت انسان‌ها شاید ضعیف‌ترین موجودات روی زمین می‌شدند. یعنی حتی از حیوانات هم ضعیف‌تر می‌شدند. این جمع بودن و مشارکت و همکاری و این‌ها باعث شد که بشر این رشدهای اعجاب‌آور و این تکامل و این پیشرفت‌ها را رقم بزند. آن وقت همکاری و شناخت و آگاهی جمعی هم محصول دو چیز است، محصول زبان است؛ «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و محصول قلم است؛ «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»؛ به خاطر اینکه اگر علم فردی باشد اولاً بسیار محدود است، هرکسی برای خودش علم داشته باشد، نتواند این علم خودش را منتقل به دیگری بکند، اولاً علم خیلی محدود می‌شود، ثانیاً ناقص می‌شود، ثالثاً اصلاح‌ناپذیر می‌شود. بعد خود این زبان و بیان هم کافی نیست. اگر بشر زبان می‌داشت، می‌توانست ذهنیاتش و ایده‌هایش را با زبان منتقل بکند، اما اگر قلم نمی‌داشت، کتابت نمی‌داشت، باز بشر این پیشرفت را نمی‌داشت، این قلم و نوشتن است که بشر گذشته را به بشر حال متصل کرده است، زمان‌ها را برچیده است و علوم را یکجا در اختیار بشر حاضر قرار داده است، به همین خاطر خداوند متعال در این آیات تأکید می‌کند که من به شما قلم دادم، یعنی من زمینه‌ساز این پیشرفت‌ها و این رشدها و این آگاهی‌های اعجاز آور شما شدم.

تفسیر آیه پنجم

در آیه بعد می‌فرماید «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» ما به انسان آموختیم آن چراکه نمی‌دانست.

معنای «مَا لَمْ يَعْلَمْ»

«مَا لَمْ يَعْلَمْ» دو معنا می‌تواند داشته باشد، یک وقتی یک مصداق «مَا لَمْ يَعْلَمْ» این است که آن چراکه نمی‌دانست ولی امکان شناختش را داشت، ما خیلی از چیزها را الآن نمی‌دانیم ولی امکان شناخت و آگاهی آن برای ما هست، الآن مصداق «مَا لَمْ يَعْلَمْ» هستیم اما این استعداد را داریم که در آینده آگاه شویم.

اما یک علمی است که آن علوم را اگر خداوند متعال در اختیار بشر قرار نمی‌داد بشر هرگز به آن نمی‌رسید، استعداد آگاهی از آن‌ها را نداشت، قرآن از این نوع علوم تعبیر کرده است به «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» در آیه ۲۳۹ سوره بقره، ما به شما انسان‌ها علمی دادیم که «مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» در شأن شما نبود، در توان و استعداد شما نبود که به این علوم دستیابی پیدا بکنید. خوب حالا «مَا لَمْ يَعْلَمْ» در اینجا می‌تواند معنای اول باشد؛

یعنی علمی که می‌توانستید در آینده به دست بیاورید؛ اما خداوند متعال زودتر در اختیار شما از طریق وحی و انبیاء قرارداد؛ مثل برخی از روایاتی داریم که مثلاً می‌فرمایند مبدأ علم اعداد و آغازگر علم ریاضی در میان بشر مثلاً حضرت ادریس بود یا حضرت داوود بود که زره سازی را به بشر تعلم داد. در قرآن کریم هم داریم «عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ» این علم زره سازی را ما به حضرت داوود دادیم و او در اختیار بشر قرارداد یا علم خیاطت و یا علوم دیگری را که در روایات داریم مبدأ آنها انبیاء بودند؛ یعنی خداوند متعال این علوم را تسهیل کرد و آنچه را که بشر شاید به‌سختی در آینده می‌توانست به آن برسد را از طریق وحی در اختیارش قرارداد.

اما علوم مبدأ و معاد، معارف توحیدی، معارف حقیقی دربارہ روح، حقیقت عالم، مراتب هستی، معاد، باطن انسان، اسما و صفات الهی این‌ها علمی هستند که اگر خداوند متعال از طریق وحی در اختیار بشر قرار نمی‌داد، بشر هرگز نمی‌توانست به آنها دسترسی پیدا کند. این‌ها مصداق «عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» است. بنابراین یا می‌توانیم بگوییم که «ما لَمْ يَعْلَمْ» یعنی آن دسته اول از علوم مدنظر در این آیه است، می‌توانیم بگوییم نه اعم از آن علمی که خداوند متعال برای بشر تسهیل کرد و زودتر در اختیار بشر قرارداد و علمی که اگر در اختیار بشر قرار نمی‌داد هرگز بشر به آنها دسترسی پیدا نمی‌کرد.

انشاءالله ادامه در جلسه بعد .

وصلی الله علی محمد واله الطاهرین